



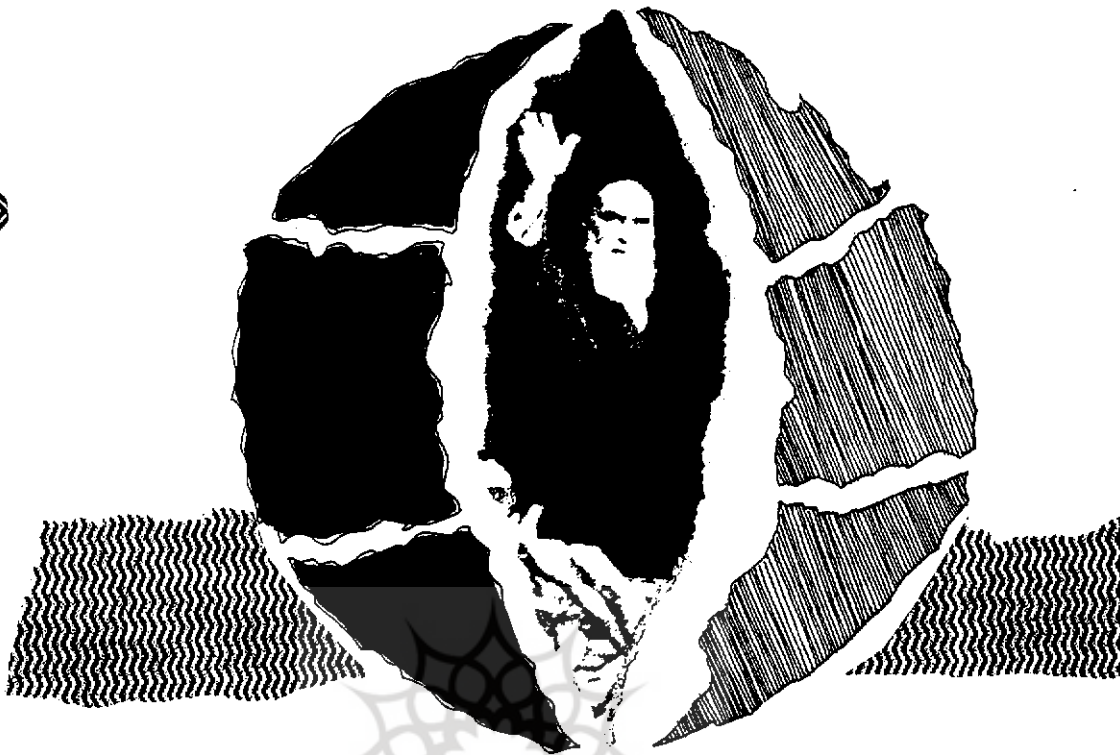
انقلاب اسلامی در میان انقلابهای بزرگ جهان

دکتر منوچهر محمدی

اشاره:

مقاله به مقایسه انقلاب اسلامی ایران با انقلاب فرانسه و روسیه که بزرگترین انقلابات معاصر اروپا و جهان خوانده شده و منشاء رواج گفتمان لیبرالیستی و سوسیالیستی در قرن گذشته شدند، پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه انقلاب اسلامی ایران، از جهات متعدّد، عمیق‌تر، جدی‌تر و مردمی‌تر از آن دو بوده و گفتمان سومی را به بشریت معاصر عرضه کرده است.

در این مقاله سعی شده که انقلاب اسلامی با انقلابهای فرانسه و روسیه که از بزرگترین و معروفترین انقلابهای جهان می‌باشند در وجوه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مقایسه شود.



۱. موقعیت اقتصادی رژیم‌های پیش از انقلاب:

در فرانسه در دوران قبل از انقلاب ۱۷۸۹ نشانه‌های روشنی دال بر وخامت موقعیت اقتصادی از هر لحاظ وجود داشته و این کشور از پنجاه سال قبل از انقلاب، دچار مشکلات و بحرانهای مالی و اقتصادی فراوانی بود که روزبروز بر دامنه و ابعاد آن افزوده می‌گشت.^(۱)

شرایط اقتصادی در روسیه نیز قبل از انقلاب، از آغاز دهه اول قرن بیستم وضع مطلوبی نداشت. دو جنگ خارجی که در این دوره اتفاق افتاد بر شدت نابسامانیهای اقتصادی افزود، رکود اقتصادی که تا سال ۱۹۰۹ دوام داشت شرایط ناگواری را برای کارکنان و دهقانان ایجاد کرده بود، از یک سو بیکاری را سخت دامن می‌زد و از سوی دیگر شرایط کار و میزان درآمد این دو طبقه را طاق فرسای و غیر قابل تحمل ساخته بود اعتصابات که در این دوران کارگران راه می‌انداختند عمدتاً ماهیت اقتصادی داشت و مرتباً بر تعداد اعتصابات و شماره شرکت کنندگان در اعتصابات افزوده می‌گشت.^(۲)

حال آنکه در ایران، در اواخر حکومت شاه رژیم، ایران در مطلوبترین سطح از قدرت اقتصادی که در تمام سلطنت ۵۷ ساله رژیم پهلوی بی سابقه بود به سر می‌برد. با افزایش سریع و غیر قابل پیش‌بینی درآمد نفت،



رژیم ایران نه تنها تبدیل به یکی از دولتهای ثروتمند شده بود بلکه جامعه ایرانی را به یک جامعه کاملاً مصرفی تبدیل کرده بود.^(۳) بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد در حالی که دولتهای ژرمنیه و روسیه از نظر اقتصادی در بدترین شرایط بودند و در حقیقت در مرحله ورشکستگی بهایی قرار داشتند، دولت ایران با توجه به افزایش ناگهانی و غیر قابل پیش‌بینی قیمت نفت از نظر ذخائر ارزی و تواناییهای مالی در مطلوبترین و مناسبترین شرایط اقتصادی در تاریخ خود، بده است.

۲. اقتدار نظامی رژیمهای پیش از انقلاب :

از مهمترین و در عین حال محسوسترین ابزار قدرت و اعمال حاکمیت رژیم سیاسی به ویژه نظامهایی که با بحرانها و فشارهای داخلی مواجه می‌باشند و نیاز به تهدید و ارباب و احياناً سرکوب حرکتهای معارض و مخالف خود را دارند قدرت نظامی آنها می‌باشد. هرگاه در یک نظام سیاسی، قدرت نظامی از انسجام لازم برخوردار نباشند و روحیه خود را در اثر شکستنیهای پی در پی از دست بدهد و همچنین دولت بخاطر مشکلات اقتصادی امکان تأمین تدارکات و خواسته‌های آنها را نداشته باشد و در نهایت قدرت نظامی اعتقاد و ایمان خود را به رژیم سیاسی از دست بدهد نه تنها قدرت سیاسی قادر به بهره‌برداری از چنین نیروی نظامی برای سرکوب قدرت اجتماعی معارض نخواهد بود، بلکه خود بصورت یک مدعی خطرناک درآمده و احياناً به گروههای اجتماعی مخالف خواهد پیوست و احتمال سقوط قدرت سیاسی را شدیداً افزایش خواهد داد.

فرانسه در طول پنجاه سال قبل از انقلاب مدت ۲۶ سال در جنگ و منازعات مهم بین‌المللی بوده است و در این منازعات جز یک ایالت، نه تنها چیزی بدست نیاورده، بلکه شکستها و خسارتهای عظیم مالی، جانی و ارضی به همراه داشته و قابل پیش‌بینی بود که افسران ارتش نسبت به سرکوب مقاومت در دوره‌ای که بحران بر علیه مقامات دولتی افزایش یافته بود بی‌علاقه باشند و این امر موجب اختلاف و تضاد سیاسی و اجتماعی شد به طوری که نهایتاً هر حرکت محدودی را برای سرکوب مخالفین پادشاه و طبقات محافظه کار مسلط غیر ممکن می‌ساخت و زمینه را برای پیروزی انقلاب فرانسه مهیا کرد.

موقعیت نظامی روسیه نیز در اروپا بدلیل جنگهای کریمه و جنگ ۱۹۰۵ تغییر کرده بود. کشوری که در ۱۸۱۵ تنها قدرت قوی قاره اروپا بود و بعد از ۱۸۴۸ به نظر می‌رسید که هنوز فاصله زیادی با سایر قدرتهای



اروپا، داشت بعد از جنگ، کربیده به حد بکی از چند قدرت مساوی، تنزل یافت و تا زمانی که تزار در سن پترزبورگ، حاکم بود هرگز موقعیت ۱۸۱۵ را پیدا نکرد. جنگ جهانی اول از نظر وسعت، مدت و نزدیکی به مرزهای روسیه از جنگ روس و ژاپن به مراتب مهمتر بود و تأثیر بیشتری در داخل کشور بر جای گذاشت بطوریکه قوای نظامی این کشور را تماماً به تحلیل برده و سربازان شکست خورده و بازگشته از جبهه را بصورت مدعیانی برای قدرت سیاسی حاکم درآورد و به همین علت بود که انقلاب روسیه در اوج اشتعال جنگ جهانی اول بوجود آمد.

با این تیب، لاحتظه می‌گردد که نظام سیاسی حاکم بر روسیه قبل از انقلاب نه تنها نیروی نظامی و قوای مسلح نیرومند و وفادار به قدرت سیاسی با خود نداشتند بلکه ارتشی شکست خورده، روحیه از دست داده و عاصی شده از نظام با پیوستن به کارگران اعتصابی نه‌شی مهم در پیروزی انقلاب بازی کردند.

اما ارتش شاهنشاهی ایران بر خلاف فرانسه و روسیه در طول حداقل ۵۷ سال قبل از پیروزی انقلاب در هیچ جنگ خارجی مهمی شرکت نکرده بود. پیش از هر پادشاهی در ایران، محمدرضا شاه به نیروهای مسلح توجه داشت. او بعنوان فرمانده، نیروهای مسلح، احساس می‌کرد، که یک ارتش قوی و نب‌و، نده در عین حال، وفادار به پادشاه، نه تنها می‌تواند نظام سیاسی او را در قبال مخالفین داخلی حفظ کند بلکه با توجه به جاه طلبیهایش می‌تواند ابزار راهم لازم را برای دخالت در امور منطقه و همسایگانش، و پیشبرد اهداف بین‌المللی او فراهم نماید.

می‌توان با قاطعیت ادعا کرد در فرانسه و روسیه از نظر نظامی با توجه به شکستهای پی در پی در جنگهای متعدد ضعیف‌ترین نقطه، من‌ترین وضعیت بوده و ارتشهای آنها نه تنها حمایت، لازم از نظام سیاسی حاکم نمی‌کردند بلکه نسبت به انقلابیون گرایش نشان داده و بعضاً به آنها می‌پیوستند، در حالیکه، ارتش ایران در بهترین شرایط از نظر نیرو، تجهیزات بوده و جز در موارد استثنایی و آن هم به صورت پیاکنده، تا آخرین لحظات عمر رژیم شاه نسبت به نظام وفادار باقی مانده و اکثراً در سرکوب انقلابیون نیز کوتاهی نکردند. (۴)

کشورهای مورد بررسی ما هر سه از جمله کشورهای هستند که نه تنها دارای موقعیت استراتژیکی مهم و حساس می‌باشند بلکه بعنوان قدرتهای بالفعل یا بالقوه بزرگ محسوس، می‌شوند و در طول تاریخ نقش فعالی

در روابط بین‌الملل جهانی و منطق‌های بازی کرده و می‌کنند. بدیهی است که در قبال تحولات انقلابی این کشورها چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی کشورهای دیگر بویژه کشورهای همسایه و ذینفع عکس‌العمل نشان داده و به نفع قدرت سیاسی حاکم و یا بالعکس در جهت حمایت از گروه‌های اجتماعی معارض فعال می‌گردند. در نتیجه مسئله واکنش بین‌المللی از جمله عوامل مهمی است که در بررسی قدرت و توانایی‌های رژیم سیاسی حاکم قبل از انقلاب ضرورت دارد که مورد توجه و دقت کافی قرار گیرد.

در فرانسه قرن ۱۸ با توجه به جنگ‌های طولانی که لویی پانزدهم و شانزدهم با کشورهای همسایه خود منجمله اترش، روسیه، انگلیس و اسپانیا داشت نه تنها در شرایط بحرانی دوران انقلاب از حمایت آنها برخوردار نبود بلکه همه این دول همسایه در جهت تضعیف لویی شانزدهم تلاش کرده و متقابلاً به حمایت از گروه‌های معارض و مخالف برخواستند.

روسیه نیز از این نظر تفاوت چندانی با فرانسه نداشت بدین معنا که جنگ جهانی اول و درگیری مستقیم روسیه تزاری در جنگ با آلمان، عثمانی و ژاپن دشمنی این دولتها بویژه دولت قدرتمند و نوپای آلمان را برعلیه خود داشت به طوریکه لنین با حمایت و امکانات فراهم شده این دولت توانست به انقلابیون روسیه ملحق شده، و پایه انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ را بریزد. از طرف دیگر با توجه به اینکه دولتهای روسیه تزاری یعنی فرانسه و انگلیس خود مستقیماً با آلمان و متحدینش درگیر بودند امکان هیچ نوع حمایتی از تزار روسیه در شرایط بحرانی نداشتند.





اما دولت ایران و رژیم شاه از حداقل یک دهه قبل از سقوط خود علیرغم وجود شرایط دو قطبی با توجه به پایان جنگ سرد و آغاز دوره آرامش^(۵) و همزیستی مسالمت‌آمیز از حمایت کامل دو ابرقدرت، و قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای، تا آخرین روزهای حکومتش برخوردار بود و مستقلاً انقلابیون ایران از هیچگونه حمایت بین‌المللی برخوردار نبودند.

با این ترتیب در حالیکه دولتین فرانسه و روسیه از نظر حمایت بین‌المللی در شرایط نامناسب به سر می‌بردند و دول اروپایی اغلب نسبت به رژیمهای این دو کشور در شرایط قبل از انقلاب نظر مساعدی نداشته و بعضاً تخاصم بودند و نه تنها هیچگونه حمایتی از نظامهای سیاسی در آن شرایط نکردند بلکه در مواردی به حمایت از انقلابیون پرداختند دولت ایران از این نظر در شرایط مطلوبی به سر می‌برد.

۳. پیچیدگی و استحکام رژیم‌های قبل از انقلاب :

در هر نظام و سیستم سیاسی وجود ابزارهای قدرت از جمله قدرتهای اقتصادی، نظامی و حمایت بین‌المللی بالقوه و فی نفسه نمی‌تواند در جهت تحکیم و تثبیت قدرت سیاسی حاکم کارساز و مفید باشد بلکه توانایی، مهارت و مدیریت مطلوب در نظام سیاسی است که می‌تواند در مواقع بحرانی ابزارهای قدرت را از قوه به فعل



در آورده و به بهترین وجه و در مناسبترین زمان و مکان، مه، داستان‌ها قرار دهد، در بردن‌های نظامی اغلب این امر به اثبات رسیده است که فرماندهی لایو، و کارآمدی می‌تواند با کمترین امکانات، تجهیزات و نیرو بر فرماندهی نالایق و ناتوان و در عین حال با امکانات وسیع پیروز شود. در حالیکه نظام‌های سیاسی فرانسه و روسیه علیرغم وجود استبداد حاکم به خاطر بی‌کفایتی‌های پادشاهان و نفوذ افراد ناصالحی که در دربار حضور داشتند، هرگز نتوانستند منافع خود را تشخیص داده و در جهت حفظ ثبات و موقعیت رژیم خود مدیریت مناسب و نواندایی برقرار نموده و تغییرات لازم را اعمال کنند. رژیم شاه بعد از گذراندن دوره پرتلاطمی از تاریخ ۳۸ ساله حکومت خود تدریجاً به مرحله‌ای از اعتماد به نفس و حاکمیت مطلقه رسیده و با برخورداری از مستشاران ورزیده داخلی و خارجی به ویژه برخورداری از پلیس مخفی خشنی همچون ساواک از توانایی لازم برای حفظ و تداوم قدرت مستبده خود برخوردار بوده است.^(۶)

در تئوری نظام دولتهای مستبده می‌بایست ضعیف شده باشد تا اینکه حرکت‌های انقلابی مردمی بتواند توفیقی کسب کند یا حتی بروز کند. در حقیقت از نظر تاریخی، شورش‌های مردمی به خودی خود قادر نبوده‌اند دولتهای مستبده را واژگون کنند. در عوض فشار نظامی از خارج اغلب با تضادها و انشعابهایی سیاسی میان طاغیه مسلط و دولت به موازات هم می‌بایست وجود داشته باشد تا استبداد را تضعیف کرده و راه را برای شهبازها و نهضت‌های انقلابی باز کنند.

به خاطر همین ضعفها بود که در انقلاب فرانسه نظام سیاسی حاکم نه به علت مخالفت نیروهای مردمی بلکه تنها به علت استیصال کامل در حل معضلات اقتصادی و سیاسی - اجتماعی کشور به مجلس طبقات سه گانه روی آورد و خود را تسلیم آنها کرد و آنگاه بود که حرکت‌های مردمی و ترکیب گروه‌های اجتماعی شکل گرفت و به روند انقلاب شتاب فزاینده‌ای داد.

و همین طور در انقلاب روسیه نیز اگرچه نیروهای مخالف وجود داشتند، دسته‌بنیها و احزاب سیاسی مختلف که با آرمانها و اهداف خاص و متفاوت خود از اوائل قرن بیستم شکل گرفته بودند، نه تنها هیچگونه نقشی در سقوط نظام رومانوفها نداشتند بلکه تصور هم نمی‌کردند که بدین سادگی نظام امپراتوری روسیه سقوط کند. البته دولت تزار روسیه علیرغم استیصال و فشار زیادی که تحمل می‌کرد داوطلبانه و رأساً خود را





تسلیم ملت نکرد ولی در مقابل اولین حرکت و شورش مردمی که ناشی از انفجار و وجود بحران اقتصادی بود و به صورت نماندگاری و اعتصابات کارخانجات و صنایع در شهر پتروگراد متبلور شد، تسلیم گردیده و همچون کوه یخی ذوب گردید.

در حالیکه انقلاب ایران در شرایطی پیروز شد که نظام شاهنشاهی خود را در اوج قدرت و استحکام و تثبیت شده می‌دید و در مقابل مخالفتها و معارضه‌ها تا آخرین حد توان خود مقاومت می‌کرد و گروه‌های اجتماعی برای به زانو درآوردن چنین نظامی می‌بایست بر اساس برنامه‌ریزی و بسیج تمام نیروها و قبایلی کردن بسیاری از انسانها نظام قدرتمند حاکم را سرنگون سازد.

قدرت اجتماعی

قدرت اجتماعی متشکل از گروه‌های اجتماعی فعالی است که بر پایه ارزشها و بازرهای مسلط و مشترک به هم نزدیک شده‌اند و زمانی که قدرت سیاسی توانایی تأمین ارزشها و خواسته‌های آنها را نداشته باشد یا نخواهد این ارزشها و خواسته‌ها را تأمین کند گروه‌های اجتماعی مأیوس شده به دنبال رهبر یا رهبرانی که می‌توانند خواسته‌ها و نظرات آنها را تعقیب و تأمین نمایند حرکت خواهند کرد در ایجاد و تشکل قدرت اجتماعی سه رکن اساسی قابل تفکیک هستند: مردم، رهبری و ایدئولوژی.

الف - مشارکت مردمی

در حالی که در فرانسه و روسیه میزان مشارکت مردم در براندازی رژیمهای مستبد حاکم بسیار اندک بوده و حتی در فرانسه همانطور که گفته شد، نقشی نداشته‌اند^(۷) و رژیم فرانسه به خاطر ضعفهای خود الزاماً تسلیم شده و در روسیه تعداد محدودی از کارگران کارخانجات پترزبورگ و سربازان پادگان همان شهر سر به شورش برداشته و موجبات سقوط خانواده رومانوفها را فراهم کردند^(۸) در انقلاب اسلامی ایران به استثنای اقلیت محدودی و بخش اعظم ارتش که وابسته به نظام بودند همه اقشار مردم از همه طبقات و گروه‌های اجتماعی و در سراسر کشور نعم از شهرها و روستاها، کارگران، کارمندان، کشاورزان، اصناف و ... همه و همه چرخهای اقتصادی و اداری کشور را از کار انداخته و در مقابل رژیم تا دندان مسلح آن هم با دست خالی ایستادند و آن را ساقط کردند.



مطالعات بعدی هم نشان داد که حتی بعد از پیروزی انقلاب که زنجیرهای استبداد و دیکتاتوری گسسته شده و زمینه مناسب برای ایجاد آگاهی سیاسی و مشارکت توده‌های مردم فراهم شده بود به تدریج و به علت بی‌میلی حاکمیت‌های بعد از انقلاب اعم از میانه‌روها و رادیکال‌ها در دو انقلاب فرانسه و روسیه، این مشارکت رو به کاهش نهاده است. تاریخ و آمار مشارکت مردم در انتخابات بعد از انقلاب این نظریه را ثابت می‌کند.

در مقابل توده‌های ملت ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در انتخابات‌های مکرر و پی در پی شرکت کرده‌اند و حتی در شرایط بحرانی و بمباران شهرها هیچیک از انتخابات لازم برای تداوم فعالیت‌های سیاسی نظام جمهوری اسلامی متوقف نشده یا به تأخیر نیافتاد. در طول ده سال گذشته مردم کشور ما در بیش از بیست انتخابات (هشت انتخاب ریاست جمهوری، پنج انتخاب مجلس شورای اسلامی، سه انتخاب مجلس خبرگان، یک انتخابات نوع حکومت، و دو انتخابات فرماندوم قانون اساسی و دو انتخابات شوراها اسلامی) شرکت کرده‌اند. آمار مشارکت روزافزون مردم در این انتخابات چشمگیر و جالب توجه است. و از همه مهمتر حضور همه ساله مردم در اجتماعات و تظاهرات میلیونی که به خاطر سالگرد انقلاب صورت می‌گیرد نشانه حضور، بیداری و حمایت مردم از انقلابشان می‌باشد.

ب- رهبری

نقش و شخصیت رهبر به ویژه زمانی روشن‌تر و برجسته‌تر می‌شود که توسلات ایدئولوژیکی گروه‌های انقلابی پراکنده و غیر منسجم باشد یا سازماندهی آن ضعیف باشد در این صورت نقش و اهمیت رهبری در پروسه انقلابی و در طول زمان توسعه می‌یابد. از طرف دیگر نقش رهبران انقلاب را در سه بعد مهم می‌توان مشاهده کرد که عبارت است از رهبر بعنوان ایده‌ئولوگ انقلاب، رهبر بعنوان فرمانده و نهایتاً رهبر بعنوان معمار نظام بعد از پیروزی انقلاب.

در بررسی و مقایسه اجمالی میان نقش رهبران در سه انقلاب مورد بحث مشاهده خواهیم کرد که در این رکن از انقلاب نیز مانند رکن مردم انقلاب اسلامی دارای قدرت، امتیازات و ویژگی‌هایی فوق‌العاده و استثنایی بوده است که دو انقلاب فرانسه و روسیه از آن بی‌بهره بوده‌اند.

۱- در انقلاب‌های فرانسه و روسیه رهبران انقلاب از طبقات متوسط و بالای جامعه بوده‌اند در حالیکه در

انقلاب اسلامی ایران رهبران انقلاب وابسته و متعلق به طبقات محروم و فقیر جامعه بوده‌اند.

۲- در انقلابهای فرانسه و روسیه به ویژه در انقلاب روسیه رهبران مدافع و نماینده طبقه‌ای بودند که خود متعلق به آن طبقه نبودند در حالیکه در انقلاب اسلامی رهبران انقلاب دقیقاً مدافع طبقه‌ای بودند که از آن طبقه برخاسته بودند.

۳- در انقلابهای فرانسه و روسیه طبقه روشنفکر و تحصیل کرده رهبری انقلاب را بر عهده داشته و اشراف و روحانیون نقش ضد انقلاب را داشتند در حالیکه در انقلاب اسلامی رهبری ضد انقلاب را روشنفکران وابسته به چپ و راست بر عهده داشتند.

۴- در انقلاب فرانسه و روسیه ما به چهره شاخصی که همه ویژگیهای سه گانه رهبری را در خود جمع داشته و از نظر ارائه ایدئولوژی، فرماندهی انقلاب و سازندگی بعد از انقلاب دارای استعداد، نبوغ و قدرتی همچون رهبری در انقلاب اسلامی باشد برخورد نمی‌کنیم. در انقلاب فرانسه چهره‌هایی مانند لافایت، روبسییر، دوک د. اورلئان مطرح هستند که هیچکدام رهبری انقلاب را در تمام دوران شکل‌گیری و پیروزی آن بطور جامع در دست نداشتند.

در انقلاب روسیه چهره‌های لنین از چهره‌های شاخص و برجسته تاریخ این انقلاب می‌باشد وی در واقع دارای امتیازات و استعدادها و نبوغ مشخصی بود که در جهت به مرحله عمل درآوردن آنچه را که به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ معروف است نقش اصلی و محوری داشت. در حالیکه در سقوط رژیم رومانوفها در فوریه همان سال مطلقاً نقشی نداشت چهره‌هایی مانند زینوویف، کامنف، استالین، تروتسکی و کرنسکی هم از شهرت ویژه‌ای برخوردار هستند ولی آنها هم دخالتی در سقوط رژیم نداشتند. در حقیقت سقوط رژیم تزاری در اثر یک حرکت خودجوش و بدون رهبری صورت گرفت.

بطور خلاصه مطالعات ما نشان می‌دهد نه در انقلاب فرانسه و نه در انقلاب روسیه به چهره‌ای با ویژگیهای ایدئولوگ و فرمانده انقلاب برخورد نمی‌کنیم آنها بی‌راکه نام بردیم هیچکدام نه ایدئولوگ انقلاب بودند و نه فرمانده آن بلکه سازندگان و معماران دولتهای بعد از انقلاب بودند. آنها اشخاصی بودند که بر اسب سرکش تحولات بعد از سقوط نظام سوار شده و در سیر تحولات بعدی اثر گذارند. در حالیکه در انقلاب اسلامی رهبر



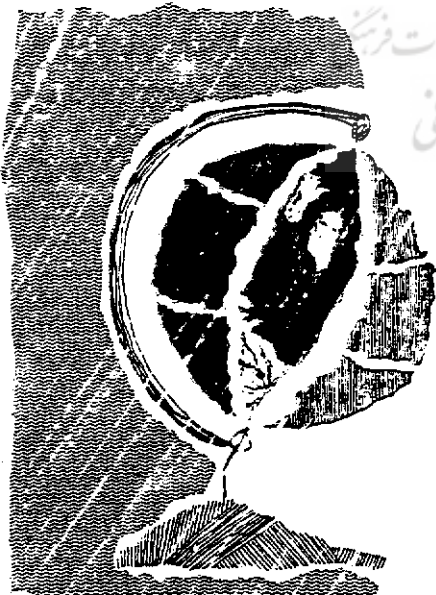


انقلاب حضرت امام خمینی (ره) بویژه با برخورداری از جایگاه مرجعیت دینی و با نبوغ، قدرت و ویژگیهای خاصی که داشتند که در نوع خود بی نظیر بود نقش آینده‌لوگ، فرمانده و معماری انقلاب را به نحو احسن و در طول ربع قرن از حیات پربرکت خود بر عهده گرفته و ایفا کردند.

ج - ایدئولوژی

با توجه به اینکه تنها عامل مشروعیت و انسجام در جامعه و نظام قبلی در هر سه کشور نهادهای پادشاهی بوده که در موقعیت انقلابی بی اعتبار شده بودند بنابراین ایدئولوژیهای انقلاب مطرح می‌شوند تا آنکه تجدید بنا و اعمال قدرت دولتی را بر بنای جدیدی توجیه و استدلال کنند. ضمناً مکاتب مطرح شده به نخبگان انقلابی کمک می‌کند تا انسجام و تشکل لازم را برای حرکت نوده‌ها در جهت مبارزات و فعالیت‌های سیاسی تحقق بخشند.

با بررسی اجمالی از ایدئولوژیهای حاکم بر انقلابهای مورد نظر در می‌یابیم در آن که مکتبهای لیبرالیسم و مارکسیسم در فرانسه و روسیه با برداشتهای مادی خود افق محدودی را برای پیران خود در همین دنیا و تنها از یک زاویه فراهم می‌کردند، نقش مهمی هم در ایجاد انگیزه لازم در براندازی رژیمهای پادشاهی فرانسه و روسیه نداشته‌اند و حتی در پیاده کردن ارزشها و معیارهای خود بعد از سقوط نظامهای مطرود با مشکل مواجه شده و الزاماً تغییرات زیادی بر نظریات تئوریک خود اعمال کردند. از طرف دیگر هر ده مکتب برای



مردم فرانسه و روسیه نامأنوس بود و با بنیانهای عقیدتی عامه مردم که غالباً مذهبی بود در تضاد بود لذا این ایدئولوژیها هرگز نتوانستند خمیرمایه لازم را در ایجاد تشکل، انسجام، و وحدت اقشار و توده‌های حوامع خود فراهم کنند و تنها به عنوان ایدئولوژی طبقه خاص روشنفکر و با تعابیر متفاوت باقی ماندند.

در حالی که مکتب اسلام که از ۱۴۰۰ سال قبل به ایران وارد شده بود و با مردم مأنوس بوده و قاطبه مردم

به آن استناد داشته و یا آن ریست نرسد و در تاروپود زندگی آنها نفوذ و رسوخ کرده بود و با توجه به جهان بینی الهی افق بسیار وسیعی برای پیروان خود فراهم کرده علاوه بر آنکه سعادت اخروی را نوید می داد برای همین دوره کوتاه زندگی در این دنیا نیز دستورالعملها و راهنماییهای لازم برای امور روزمره زندگی فردی و اجتماعی و اشاره جادیه در جهت نامین سعادت دنیوی فراهم کرده بود و در مقایسه با دو مکتب دیگر از عظمت ویژه ای برخوردار است. سوزیه آنکه در مکتب نشبع با برخورداری از جوهره های لازم انقلابی زمینه های کاملاً مساعدی برای بهره مندی از یک سمت، قدرتمند در پروسه انقلاب اسلامی در ایران فراهم بود.

انقلابهای فرانسه و روسیه نه تنها بر علیه دولت بلکه بر علیه روحانیت و کلیسا بود. کلیسا در فرانس و فرانسوی سدن، از حیطه اقتدار پاپ در واتیکان خارج گردید و در روسیه مطرود و مقهور شد در حالی که در انقلاب اسلامی تمام روحانیت شیعه بر علیه دولت قلم کرد و انقلاب را رهبری نمود.

موفقیت ایدئولوژی انقلابی اسلام هم در امری ارزشمند و علامت ممیزه انقلاب اسلامی در ایران بود. این ایدئولوژی پاسخی قدرتمند به خواسته های سیاسی شده معاصر و در عین حال مأیوس شده از مکاتب مادی بود. این ایدئولوژی در عین بهره برداری از همه امتیازات تکنولوژیکی و توجه به نهضتهای ایدئولوژیکی و سیاسی غرب به کار گرفته شد. به عبارت دیگر این ایدئولوژی امتیاز قابل توجهی بر کدوسیسم که با مذهب در تعارض است، داشت. به جای اینکه یک جایگزینی جدیدی برای مذهب خلق کند همان طور که کمونیستها کردند، انقلاب اسلامی مذهب پر تلاش و تهاجمی را که وجود داشت به کار گرفته و با ابزار ایدئولوژیکی مورد نیاز برای جنگ در صحنه سیاست مردمی مجهز گردید. با این عمل آنها کمک بزرگی و ممتازی به تاریخ جهان کردند. بنا به گفته زاگورین، نویسنده آمریکایی، اگر امروز کسی بپرسد که در تئوری انقلاب مارکس چه چیزی معتبر و چه چیز بی اعتبار می باشد، جواب باید این باشد که آن تئوری دیگر به گذشته تاریخ تعلق دارد. عدم تناسب نظریه مارکس آنگاه آشکار شد که برخلاف پیش بینی مارکس انقلابها در پیشرفته ترین کشورهای غربی تحقق نیافت و در عوض سوسیالیسم در عقب افتاده ترین جوامع کشاورزی روسیه و چین به مرحله اجرا درآمد. با رشد تحقیق روی بسیاری از انقلابها این امر به اثبات رسید که مدل مارکس به خاطر ساده انگاری بیش از حد آن غیر قابل بهره برداری است و در حقیقت مانعی برای درک بیشتر انقلابها است.^(۱)



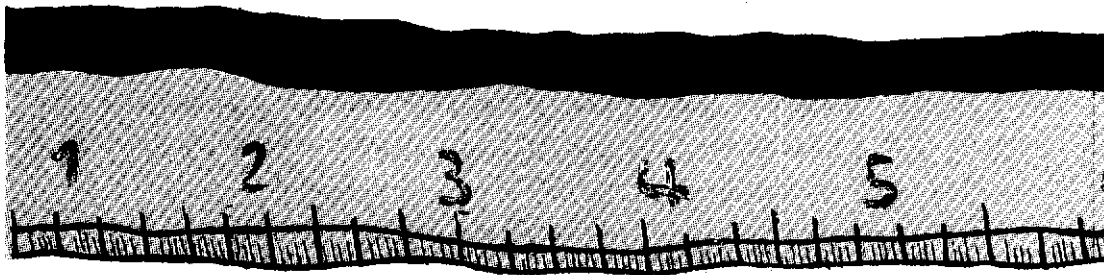


بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که رمز پیروزی انقلاب اسلامی را تنها می‌توان در عظمت و مدیریت و میزان اعمال گسترده سه رکن انقلاب یعنی مردم، رهبری و مکتب جستجو کرد که توانست برخلاف پیش‌بینیها و محاسبات تحلیل‌گران و حیرت جهانیان نظام قدرتمند و کهن شاهنشاهی را به زانو درآورده و آن را سرنگون سازد.

پیروزی انقلابهای فرانسه و روسیه نه ناشی از انسجام، استحکام، و قدرت نیروهای انقلابی بوده است بلکه به خاطر ضعف بنیادین رژیمهای حاکم بود که ساختار حکومتی را شدیداً پوسانده و بحرانهای نظامی اقتصادی و فشارهای بین‌المللی این ضعیف را تشدید کرده بودند به طوری که سقوط نظام سیاسی را امری اجتناب‌ناپذیر ساخت. در واقع گروههای اجتماعی رقیب در جو ناشی از خلاء قدرت و حاکمیت سیاسی به عنوان و وارثان نظام از هم پاشیده و دور از صحنه شده و به عنوان نیروهای انقلابی به تلاش و رقابت برخاسته و قدرت را به دست گرفتند. بر اساس همین مقایسه‌ها است که ملاحظه می‌گردد که انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه از عظمت به مراتب بیشتری برخوردار است.

پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر در کانونهای سیاسی و دانشگاهی موجب حیرت شد که بر اساس مطالعات خود از انقلابهای گذشته هرگز نمی‌توانستند تصور کنند که چنین حادثه‌ای در ایران اتفاق افتد. مطالعات سازمانهای اطلاعاتی آمریکا CIA و DIA چهار ماه قبل از سقوط رژیم شاه به این جمع‌بندی رسیده بود که ایران نه در شرایط انقلابی و نه پیش از انقلاب است و برای ده سال آینده رژیم شاه پابرجا است.

تداسکاچیل در این زمینه می‌گوید:



«سقوط رژیم شاه، آغاز نهضت انقلابی ایران مابین ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹، به عنوان یک شگفتی ناگهانی برای ناظرین خارجی اعم از دوستان شاه تا روزنامه‌نگاران و دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی از جمله آنهایی که همچون من به اصطلاح از کارشناسان انقلابهای هستیم، بود. همه ما حوادث انقلاب را با حیرت و ناباوری نظاره می‌کردیم. بالاتر از همه انقلاب ایران پدیده‌ای کاملاً خلاف قاعده و طبیعت بود. این انقلاب محققاً یک انقلاب اجتماعی است. معذالک پروسه انقلاب مخصوصاً حوادثی که منجر به سقوط شاه بود، علت‌هایی را که در مطالعه تطبیقی خود از انقلابهای فرانسه، روسیه و چین مطرح کرده بود، زیر سؤال برد. انقلاب ایران آشکارا آن قدر مردمی بود و آن قدر روابط اساسی و پایه فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی - اجتماعی را در ایران تغییر داد که حقیقتاً از نمونه انقلابهای اجتماعی - تاریخی بزرگ می‌باشد.»^(۱۰)

اینک این سؤال مطرح می‌گردد که اگر انقلابهای فرانسه و روسیه را انقلابهای کبیر بنامیم، انقلاب اسلامی را چه بنامیم و اگر انقلاب اسلامی، انقلابی واقعی و تمام عیار است، آنچه را که در فرانسه و روسیه رخ داده است چه باید نامید؟ به همین جهت است که گفته اسکاچیل صدق می‌کند که انقلابهای فرانسه و روسیه آمدند و ساخته نشدند ولی انقلاب اسلامی ایران نیامد بلکه با توجه به شرایط موجود ساخته شد آن هم نه به سادگی بلکه با تجهیز همه امکانات مردمی سراسر کشور و از همه اقشار و طبقات اجتماعی و با رهبری قوی و پرداخت بهایی‌گزار که همانا قربانی کردن چند صد هزار انسانهای عاشق انقلاب بود، و به همین دلیل بوده که ظهور پیروزی انقلاب اسلامی حیرت و شگفتی همگان بر برانگیخت. و به یقین می‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی انقلابی بی‌نظیر در تاریخ بشریت می‌باشد.



۱. از جمله انقلابهای موفق می‌توان از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، ۱۹۱۷ روسیه، ۱۹۴۹ چین، ۱۹۵۹ کوبا و ۱۹۷۹ و ایران نام برد.
۲. دوک داورلشان (نایب‌السلطنه) در ۱۷۱۵ در این زمینه می‌گوید: دیناری وجه نقد در خزاین سلطنتی و صندوقهای عایدات نداریم که لازمترین مصارف را بتوان پرداخت چون به امور مالی رسیدگی می‌کنم، می‌بینم خالصجات دولتی فروخته شده، عواید دولتی تقریباً معدوم گردیده و عایدات عادی نیز بعنوان مساعده به مصرف رسیده و انواع و اقسام اسناد تعهدآور مالی دولتی در دست مردم است که به مبالغ هنگفت بالغ شده و حتی محاسبه و تعیین میزان آن نیز از امکان خارج است.^۹ (آلبرماله و ژوال، ایزاک، "تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب فرانسه" / جلد اول / انتشارات ابن‌سینا / ص ۹)
۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب انقلاب ناتمام روسیه نوشته ایزاک دوپچر همچنین کتاب تاریخ روسیه شوروی / انتشارات بیگوند / جلد اول مراجعه کنید.

۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب مقایسه سه انقلاب فرانسه، روسیه و ایران نوشته نگارنده مراجعه کنید.
۵. کاترین چورلی در سال ۱۹۴۳ با یقین ادعا می‌کند "زمانی که ارتشی همه قدرتهای خود را در مقابل خیزش یا شورش به کار گیرد، هیچ انقلابی به پیروزی نخواهد رسید." به نقل از

Theda Skicpol, "Rentier State and Shia Islam in the Iranian Revolution" Theory & Society, USA, 1982 Voi, 11 NO3, 284

6. Detence

۷. تدا اسکاچیل نویسنده آمریکائی بعد از مطالعات تطبیقی خود از انقلابهای فرانسه و روسیه و چنی این طور نتیجه‌گیری می‌کند: فرانسه، روسیه و چین قبل از انقلاب امپراتوری‌هائی تأسیس کرده که ظرفیت لازم برای حفظ برتری خود و طبقه حاکم را در قبال شورشهای احتمالی از پایین داشت. بنابر این قبل از آنکه انقلاب اجتماعی بتواند صورت گیرد می‌بایست قدرت نظامی و اجرایی این دولت‌ها از هم پاشیده شده باشد. زمانی که انقلاب در فرانسه ۱۷۸۹، روسیه ۱۹۱۷، و در چین ۱۹۴۸ اتفاق افتاده به این خاطر نبود که اقدامات عالمانه و از روی قصدی در جهت چنین هدفی از طرف انقلابیون یا گروههای قدرتمند سیاسی در دوران رژیم سابق صورت گرفته باشد بلکه بحرانهای سیاسی انقلابی در اثر از هم پاشیدگی نظامی و اداری بروز می‌کند و آن هم زمانی ظاهر می‌شود که دولت‌های امپراطوری تحت فشارهای متعدد از قبیل رقابتهای فشرده نظامی، با اعمال نفوذهای از خارج، نارساییهای نهادهای سیاسی گرفتار می‌شوند و از آنجا که ساختارهای موجود برای آنها تحمل فشارهای نظامی و بین‌المللی را در قبال این بحرانهای انقلابی غیرممکن می‌ساخت، در برابر بحران شکننده بودند. او ادامه می‌دهد که: «روند و حاصل انقلابهای اجتماعی در کشورهای وابسته تحت شرایطی شکل می‌گیرد که نه تنها به خاطر تقاضا برای دفاع نظامی و ادعای در قبال تهاجمات بالقوه و بالفعل خارجی می‌باشد، بلکه همچنین تحت تأثیر کمکهای مستقیم نظامی و اقتصادی از خارج خواهد بود. اغلب چنین کمکی به قهرمانان انقلابی پیروز در حال ظهور توسط قدرتهای عمده خارجی که علاقمند به نفوذ در شکل‌گیری و سیاستهای رژیمهای جدید هستند صورت می‌گیرد»

Ibid, P. 28



۸. روسپیر در این زمینه بیان جالبی دارد که نقل آن مفید است. تقریباً در همه کشورهای اروپایی سه مرکز قدرت وجود دارد. پادشاهی، اشراف و مردم که البته مردم فاقد قدرت هستند تحت چنین شرایطی یک انقلاب تنها در نتیجه یک پروسه تدریجی می‌تواند به وجود آید. آن پروسه با نجباء، روحانیون و ثروتمندانی شروع می‌شود که توسط مردم محروم مورد حمایت قرار می‌گیرند آنهم زمانی که منافع آنها در مقاومت با قدرت مسلط که همان نظام پادشاهی است بهم تلافی می‌کند بنابراین و بدین علت بود که در فرانسه قضات، نجباء، روحانیون و ثروتمندان انگیزه و حرکت اصلی را به انقلاب دادند و مردم بعداً در صحنه ظاهر شدند کسانی که اولین حرکت را شروع کردند دیرزمانی است که توبه کرده‌اند یا حداقل آرزو داشتند که می‌توانستند انقلاب را متوقف کنند زمانی که دیدند مردم ممکن است حاکمیت خود را بدست آورند ولی در واقع آنها بودند که انقلاب را آغاز کردند بدون مقاومت و محاسبات غلطشان هنوز ملت هم می‌بایست تحت سلطه استبداد باشد.

Alfred cobban "A History of Modern Frence". Goerge Brazilling, New York, 1965, P. 137.

۹. تروتسکی اعتراف می‌کند که "اغراق نیست اگر بگوییم که انقلاب فوریه توسط پتروگراد تحقق یافت و بقیه مملکت از آن تابعیت و پیروی کردند. مبارزه در جای دیگر به جز پتروگراد نبود... انقلاب با حرکت و ابتکار و قدرت یک شهر صورت گرفت که حداکثر یک هفتاد و پنجم جمعیت کشور را تشکیل می‌داد. تمام کشور در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفت."

T.H.Green, "Comparative Revolutionary Movements, Prentice- Hall, New Jersey bUSA, 1974, P. 49

10. Zagorin, Theories of Revelation of Contemporary Historiography, Political Science Quarterly, 88: March 1973, P. 34.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

